



کتاب مفاتیح الغیب تألیف صدرالتالہین یکی
یکی از آثار ارزنده فلسفہ اسلامی است. این کتاب مشتمل
بر مباحث بسیاری است کہ غالب آنها را در هیچ یک
از متون اصیل فلسفی نمی توان یافت. آشنائی با مفاتیح
الغیب برای شناخت فلسفہ آخوندامری ضروری است
ترجمہ مقدمہ و قسمتی از این کتاب را کہ آقای دکتر
مهدی محقق استاد فلسفہ در دانشکدہ ادبیات در این
مقاله معرفی کرده اند هر چند چنانکہ ایشان نوشته اند
ناقص و مترجم آن نامعلوم است ولی از جمله متون
فلسفی خوب فارسی است و آقای دکتر محقق با آشنائی
کاملی کہ با این کتاب دارند آن را بہ خوبی شناسانده اند
و با افزودن فهرستی از ابواب و فصول کتاب بر ارزش
این کار افزوده و با تقدیم آن بہ روان دوست دیرین
و همدرس پیشین خود مرحوم محمد ابراهیم آیتی استاد
تقدیم این دانشکدہ حق دوستی رائیر بخوبی ادا کرده اند.

(مقالات و بررسیها)

مهملی محقق
استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مفتاح الغیب ملاصدرا

در کتابخانه ملی فرهنگ کتابی بشماره ۱۶۸۳ فارسی وجود دارد که حاوی ترجمه مقدمه و قسمتی از کتاب مفتاح الغیب صدرالدین شیرازی است و معلوم نیست که مترجم همه کتاب را ترجمه کرده و سپس از این نسخه ساقط شده و یا اینکه بهمین مختصر اکتفا کرده است. علی‌ای حال کتاب ناقص و مترجم نامعلوم است.

شکی نیست که این کتاب از آثار مهم ملاصدرا است و اگر روزی بقیه آن در جایی یافت شود شایسته است که مورد تحقیق و طبع قرار گیرد ولی به مصداق: مالا یدرک کله لایترک کله. مناسب دانسته شد که آن مقدمه که نشان دهنده منظور مؤلف از تالیف کتاب است و فاتحه اول آن که حاکی از روش مؤلف در بیان مقصود خود است طبع گردد.

مفتاح الغیب ملاصدرا در تهران چاپ سنگی شده و نه تنها فاقد فهرست است بلکه شماره گذاری صفحات هم ندارد نگارنده برای اینکه فایده این مقاله را افزون گرداند و در ضمن خود خوشه‌ای از این خرمن برچیند فهرستی از ابواب و فصول کتاب ترتیب داد و آنرا بزبان فارسی ترجمه کرد تا راه را بر آن کسانی که میخواهند از این کتاب استفاده کنند

هموار سازد و در این عمل از استاد فقید مرحوم محمد ابراهیم آیتی - خدایش
غریق رحمت گرداناد - پیروی کرد زیرا آن دانشمند فرزانه فهرستی برای
کتاب اسفار تهیه کرد و آنرا در یادنامه^۱ ملاصدرا از انتشارات دانشکده^۲
علوم معقول و منقول منتشر ساخت و اکنون آنان که به اسفار با راهنمایی
فهرست آن فقید مراجعه می کنند صد درود بر تربت پاک آن مرد می فرستند
و به همین مناسبت نگارنده این مقاله را به روان آن دوست دیرین و
همدرس پیشین تقدیم می دارد .

الف : ترجمه^۳ مقدمه و فاتحه^۴ اول :

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة چنین گوید صدرالدین شیرازی که اثری از
حاکم قلبی بمن رسید و اشاره^۵ از غیب وارد شد که حکم اوناخذ و قضای
او محتوم بود که طایفه^۶ را از رموز الهیه و مسائلی از علوم قرآن و اشارات
پیغمبر یزدان و اسرار ایمان اعلان نمایم و لواحق حکمتی که متعلق به
عجائب کلام خداوندی و غرائب تأویل آن است بیان سازم که حقا عین
حقیقت الهیه و گنج معرفت ربانیه است و غرائب مسائل عرفان از این رموز
منکشف می گردد و تمامی مطالب حکمت و برهان از این اصول منشعب میشود
و اصول علم معانی و بیان و نفائس مشکلات کتاب و ایمان از این بیانات
متفرع میگردد و ابواب جنان به این مفاتیح می گشاید که بحمدالله و افضاله
خداوند قلب مرا بدان منور ساخته و صدر مرا مشروح داشته و بفضل و
احسان خود این عطیه را بمن بخشوده و معرفت کتاب خود را بمن آزموده
و قبل از این انکشافات هیچ نمیدانستم ایمان چیست و کتاب چگونه است
(ذلک فضل الله یوتیه من یشأ والله ذو الفضل العظیم) پس مدتی شائق در انجام
مقصود و اطاعت از امر معبود بودم و در طریق وصول بآن و استقراء

مسالک آن و توضیح و اظهار معانی قرآن سعیها مینمودم و گاهی با نفس خود مشاوره میکردم و وقتی به تردید و تشکیک و حیرت بسر میردم و طرفین سکوت و اقدام را با یکدیگر موازنه میکردم و چون امری بزرگ و خطیبی سترک بود هیچیک در نظر ترجیحی نمی یافت و با خود می گفتم چگونه مانند من کسی با قلت متاع و کندی زبان و نداشتن لوازم و مقتضیات این بیان و خاطر آشفته و دلی چون اوراق کتاب گسیخته و درهم شکسته با واردات زمان و حوادث روزگار و حرمان به این مهم اقدام می توانم کرد خاصه در این روزگار که ابنای زمان ملازمت اغراض نفسانی و هواهای شیطانی دارند و در انجام مقاصد جسمانی مصر و ساعی و از کسب علوم معارف بیگانه و از ملکات مروت و تقوی اغراض و تنفر دارند و از شنیدن و فهمیدن وحی آسمانی کر و کور و از ذکر خدا دور و از یاد آوردن احوال قیامت و معاد نفور و از دانستن احکام سیاست دنیوی و نشاء* اخروی بیخبرند بلکه در عمق در علوم الهیه و تفکر در آیات ربانی را بدعت می شمارند و مخالفت وضع جمهور را خدعه و ضلالت و گمراهی و غوایت می پندارند زیرا که بالاتر از عالم جسم و جسمانی مشاهده نموده و جز تعمیر بدن و لوازم آن در عالم دنیا قصدی ندارند و نظری بالاتر ننموده و فکری برتر نه پیموده اند بمصداق قول خداوند (لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اعین لایبصرون بها ولهم آذان لایسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل سیلا و اولئک هم الغافلون) که با اینکه قلب دارند بهیچ وجه قوه فهم قلبی و درایت ندارند و مصرف آنرا نمیدانند و گوش دارند کلمات حق را نمی شنوند و چشم دارند آثار خداوندی را نمی بینند مثل چهار پایانند که این آلات را بمصارف اکل و شرب و اعمال بدن مقصور میدانند بلکه از حیوانات کمترند چه حیوانات بالاتر از آن استعدادی ندارند و فقط برای آن مقصورند و ایشان با کمال استعداد و داشتن قوای عقلانیه و ادراک کلیات تمام قوی را مصروف لوازم بدن دارند و خود را بابهاشم شریک می سازند

از این روی است که آثار جهل در مردم ظاهر و باهراست و علم و اهل علم متروک و مهجورند و عرفان و فضل آن خوار و ذلیل و منفور است و از حکمت و دین اثری نیست بلکه مبعوض طبایع جاهلین است و از شومی سیرت و خبث سریرت و دوری از حکمت است که آثار عدالت از میان رفته و آراء و عقاید باطله و رسوم خباثت شایع شده پس مدتی بر این منوال از اقدام بمقصود بازمانده و روزگار مانع وصول مطلوب آمد و عنان زبان را از بیان و مقال نگهداری می‌کردم و از جانب حق متعال که این گنج را در من ودیعت فرموده بود محرکی بر توضیح و گشایش آن بظهور نرسید و رغبتی در قلب بتوضیح و تصریح معلومات خود پدید نگریدید تا آنکه چند مرتبه اشاره غیبی به من رسید که در این باب استخاره نمایم و مجدداً داعیه^۱ حق شعله ملکوتی که از جانب خود فرستاده بود در قلبم مشتعل فرمود که از جانب خداوندی چون موسی از جانب طور آتشی افروخته یافتم و خواستم که خبری از آن آتش یا گرمی به اهل حق و تجرید برسانم و چون در این قصد عزیمت یافته و قوای عقلیه و حسیه^۲ بدن را مصروف جانب حق ساختم از جانب قدس فتح جدیدی بر من گشایش یافت و عطیه^۳ تازه بر من خداوند کرامت فرمود و نور بصربصیرت را حدتی افزود و خداوند متعال یاری و نصرتی کرد که در خود نشاطی یافتم که حاضران نیز از نشاطم در وجد آمدند و ساکنان از انبساطم بحرکت افتادند و از این فتح جدید از اسرار کتاب مجید رموزی تازه منکشف گردید که کمتر از عقلا بدان رموز آگاهی یافته و از حکماء متبحرین به غور آن مسایل نرسیده‌اند و نیز نرسند مگر آنان که خداوند منجذب سازد و اسرار خود بیاموزد و همه کس از این رموز بهره‌ور نگردد مگر اشخاصی که نفس خود را بر ریاضات شاقه در تعب آورند و امعان نظر با مواظبت خلوات در دقائق نکات نمایند و از عادات و رسم خلق کناره گیرند و از متابعت رسوم ظاهریه و نفسانیه جمهور اعتراض جویند و اخلاق و عادات رذیله

را از خود دور سازند تا به رموز سابقین احاطه یابند و به علوم متقدمین هدایت بینند و بر خفیات اسرار متألهین و خلاصه^۱ مطالب حکماء سالفین و کتب انبیاء و مرسلین واقف گردند چه در قرآن مبین خداوند متعال خلاصه^۲ علوم اولین و آخرین را مندرج فرموده و زبده^۳ احوال پیغمبران را و اذواق اولیای خود را مجتمع ساخته پس در موقع این فتح جدید که نفس مرا رسید با خود گفتم که موقع آن است که ابتداء^۴ اصولی ذکر و بیان کنیم که فروع مطالب از آن استخراج گردد و گوشه‌ها را از جوهر معانی عالیه زینت دهد و حقایق مطالب را با صورتی مزین و منقش اظهار داریم و قوانین حکمیه و براهین عقلیه را مندرج ساخته اوضاع نقلیه را تطابق داده در مقامی برمز و اشاره بیان مطالب نموده و در مقامی که لایق است به تفصیل و اشباع پرداخته در ظاهر تفسیر و بیان دقایق عربیت چندان خوض ننمائیم مگر بقدر قلبی که ذکر حقایق تأویل منوط و مربوط بدان باشد نه بطوریکه در این بیانات چنانچه عادت اهل تفسیر است بسط و اطناب دهد چه خداوند متعال در این رشته قومی دیگر را برگماشته که آنها قانع بظاهر قرآن و حدود عبارتند و ما را بطن قرآن و حقیقت آن مقصود است و در حدیث است (من فسر القرآن برایه فقد کفر) یعنی هر کس قرآن را برای خود تفسیر کند کافر است و اما تأویل صحیح در او باک نیست و بحمد الله قرآن معجز بیان کلامی که هیچ‌گونه اعوجاج و اضطرابی در آن نیست و با کمال علوشان و رفعت مقام در کمال عنایت و قرابت با فهم است پس ای عاقل منصف هروقت اراده داری که در علم قرآن و حکمت خداوندی و اصول ایمان که عبارت از ایمان به خدا و رسول خدا و ملائکه و کتب خداوندی و معاد است نظر کنی محتاج بدانی که اسرار قرآن و معانی آن را حفظ کنی و از اهل ذکر و قرآن سؤال مقصود و انجام مطلوب نمائی چنانچه خداوند میفرماید (فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) مانند سایر علوم و صنایع که از اهلش باید آموخت و در مثل است (استعنوا علی کل صنعة باهلها) یعنی در هر

صنعتی از اهلش استعانت جوئید و بعد از آنکه استعانت باهلش جستی هرگونه بیان و کلامی که در وصف حقائق اصول و ارکانی که زبان تو بآنها اقرار و قلبت بآنها تصدیق دارد برای تو مذکور داشتند مدتی در بیانات آنها تدبر و تأمل کافی و وافی فرما و بر بصیرت خود که بر آن مفظور و مجبولی عرضه دار و با عقل خود که حجت خداوندی برای تست و حاکمی معاشر با تست بخوبی بسنج و چنانچه آن بیانات را مخالف با اعتقادات خود یافتی و با ذوق سلیم خود منافی دیدی بزودی انکار مفرمای که گفته اند (و فوق کل ذی علم علیم) و بدانکه هر کس بمعلومات خود واقف و قاصر گردد و بالاتر از معلومات خود را انکار کند هرگز بیش از آنکه دانسته است نتواند درک نمود و از آنچه عقل آن بدان احاطه ندارد بی بهره و محجوب خواهد ماند و حق تعالی بالاتر و وسیع تر و بزرگتر از آن است که حدی او را به پیماید و اجل از آنست که عقلی دون عقلی او را بتصور خود محصور سازد پس ای عاقل از خانه حجاب خود بیرون آی از آستانه درب خود بدر آی و لباس اهل جاهلیت و جمود را از خود برکن و از قیود رسمانی و عقاید عامیانه و رایهای ظاهریه خود را آزاد کن و به مجادلات کلامیه گوش مفرمای و ذکر خدا را فراموش مکن که خداوند از ذکر نفست فراموش سازد چنانچه خود میفرماید (فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذكروا به و لا تزال تطلع على خائنة منهم الا قليلا) یعنی چون پیمانی که با ما کرده بودند شکستند آنها را از خود دور کردیم و قلب آنها را سخت فرمودیم که کلمات و آثار خداوندی را از مواضع خود و اشارات خود تحریف میکنند و آنچه بآنها یادآوری نموده و بهره داده بودیم فراموش کردند و همواره توای پیغمبر بر خیانتهای آنها واقف هستی مگر قلیلی که خداوند مستور دارد. و ای عاقل در معانی این کتاب که روشنی چشم عاقلین است بدقت رأی تدبر و تفکر کن. و بیانات آنرا محفوظ دار اینک در بیان تفصیل و تأویل میپردازیم و موعده موعود نزدیک است

خداوند میفرماید: (ولقد جنناهم بكتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون هل یظنون الا تأویلہ یوم یاتی تأویلہ یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا و نرد فنعمل غیر الذی کننا عمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا یفترون) یعنی برای این مردم قرآنی آوردیم که از روی علم آنرا تفصیل و شرح دادیم برای آنکه مؤمنین را هدایت و رحمت کنیم آیا جز تأویلات آن را چیزی می بینید و روزی که به تأویل آن برمیخورند اشخاصی که فراموش کرده بودند و عمل ننموده بودند با خود میگویند آیا شفعی پیدا میشود که مارا شفاعت کند یا ممکن است که دوباره بدنیا بازگشت و غیر از اعمال زشتی که بجا میاوردیم اعمال حسنه مرتکب شویم به تحقیق به نفس خود زیان زدند و کم شد از آنها آنچه افترا می بستند . و ای عاقل گوش به ترهات متصوفه که درویشی را به خود می بندند و بصورت آنها هستند هرگز مده و اعتماد بر قول مردمی که به دروغ اظهار فلسفه و حکمت میکنند منما که آنها مصداق قول خداوند (فلما جاء تهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم و حاق بهم ما كانوا به یتهزؤن) یعنی هر وقت که پیغمبران با ظهور معجزات بر آنها مبعوث میشوند باندک علمی که با خود دارند خورسند میشوند و بر خودشان باد آنچه بدان استهزاء پیغمبران مینمایند .

خداوند متعال از شر این دو طایفه محفوظ مان دارد و مارا با این دو طایفه مجتمع نسازد که همواره جلیس آنها در زحمت و مونس آنها در وحشت است و بالکلیه قلب خود را از کلمات این دو طایفه خالی دارد و کلام خداوند را گوش ده و آیات بزرگ خداوندی را مشاهده و محفوظ کن و کلماتی که در شب معراج به رسول خداوند نازل شده که احادیث قدسی است ملاحظه کن و اگر در این نشأه سلوک و حرکت از خانه طبیعت به عالم عقل و آخرت تو را موت رسد خداوند متعال ترا مأجور و مثاب سازد و در دنیا و آخرت جزای خیر دهد چنانچه میفرماید (و من یخرج

من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله) یعنی هرکس از خانه‌ی طبیعت خود بیرون رود و بسوی خدا و رسول خدا سفر و هجرت کند یعنی نفسش را متوجه عالم الهی گرداند و در آن میان او را مرگ در رسد پس به تحقیق که اجر او با خداوند است و بعضی حکما گفته‌اند هرکس که ارادهٔ آموختن حکمت الهی کند باید برای نفس خود فطرتی تازه احداث کند یعنی بالکلیه خود را از عالم طبیعت مصروف سازد و به لوازم بدن و طبیعت چندان نپردازد و افلاطون میگوید: (مت بالارادة تحیی بالطبیعة) یعنی بارادهٔ خود به میر یعنی از آرایش دنیوی و لوازم آن صرف نظر کن و قطع علاقه فرما که حیوة ذاتی و طبیعتی جاودانی یابی و حضرت مسیح فرماید هیچ کس به ملکوت آسمانی پی نبرد مگر دو دفعه زائیده شده باشد یعنی از حیوة دنیوی خود را بمیراند و قطع علاقه نفسانی نماید و بعد از این موت زندگانی و تولد مجدد است و پیغمبر مرسل صلی الله علیه و آله فرماید (موتوا قبل ان تموتوا) یعنی پیش از آنکه بمرگ طبیعی بمیرید به مرگ ارادی خود را بمیرانید و مقید دنیا و مافیها نباشید و متوجه خدا و ملکوت اعلی گردید و امام علیه السلام فرماید (الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا) یعنی مردم در دنیا خوابند یعنی حیوة دنیوی چون جاویدان نیست و مدتی محدود بیش نیست مثل خوابست پس هر وقت بمیرند به موت طبیعی یا به موت اختیاری و درک عالم عقلانی و اخروی را بنمایند از خواب بیدار میشوند و به عالم باقی جاودانی که مانند بیداریست میرسند و در حدیث است (ان الله یحب الشجاع ولوعلی قتل حیه) یعنی خداوند دوست میدارد شجاع را و لو باندازه کشتن ماری باشد و مقصود از مار هیچ نیست جز مار نفس که ماری جان‌گزای مانند آن نیست پس ای رفیق مار نفس را بکش و از سمیت عقاید باطله و آراء خبیثه آن خود را خلاص کن یا آنرا به حیظه تسخیر خود بیاور که بدست قدرت تو مسلم باشد و مانند عصای موسی او را اول از خود دور کن و بینداز تا به بینی

چگونه ماریست که میدود پس او را بدست راست خود یعنی قوه^۱ عقلانی خود برگیر که آن هنگام همواره مقهور تو خواهد بود. و هرگاه ای طالب حق کسی را نیابی که اهل این مسئله باشد و تو را از قیود دنیوی برهاند و شانیت این کار را در کسی ملاحظه نمائی که مسائل قرآنی را از او بیاموزی به مطالعه^۲ این کتاب اقدام کن که جامع جمیع قوانین لازمه برای علم قرآن است و محیط به قواعد اسرار و تاویل است و او را مفاتیح الغیب نام نهاده ام چرا که کلیدی است برای گشایش خزائن علوم و از هر شک و ریب مبری است و جواهر دریای قرآن را به این کتاب میتوان اخذ نمود و درر اسرار خداوندی و کشف صدف مبانی آنرا بدین کتاب میتوان نمود و مشکلات قرآن را آسان نماید و زنهار که ابتداء باید نفس خود را تصفیه نمود و از هوی و هوس و حقد و حسد مبری ساخت چنانچه خداوند فرماید (قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها) یعنی رستگار است کسی که نفس خود را تزکیه نماید و زیانکار است آن کس که نفس را آلاینده و مشوب سازد پس ابتداء بنیان خدا شناسی و معرفت مراتب عقلانی موقوف و منوط به پرهیزگاریست که آن بنیان را بایست محکوم نمود و بعد از آن بر بنای او افزود و الا مانند آنانکه بنیانی سست و نا استوار دارند و در اتمام بنا سقوف روی آن گذارند به هلاکت خواهند رسید و اگر خداوند تو را توفیق داد که توانستی حق مشکلات قرآن را به این کتاب نمود شکر خداوند را بر آن مقداری که از اسرار قرآن مجید بتو عطا فرموده بجای آور و من به هر قدر ممکن بوده از اسراری که عرفای کبار و حکمای بزرگوار از اهل غفلت مستور داشته اند در این کتاب درج نموده ام و بواسطه^۳ زیادت اعتبار حفظ اسرار از اشرار واجبست جز آنکه مخاطبه و مقاصده^۴ من با مردمانی ذکی فطن که خداوند شرح صدرشان کرامت فرموده است منوط و مربوط است نه قلوب سخت و سنگین که در سینه های تنگ مانند قبور کفار جای گرفته و در تاریکی غرور میگذرانند مقصود داشته ام. پس توای رفیق

نیز این بیانات را از این گونه قلوب مستور دارو در هر سینه‌ای ودیعه مسپار جز آنانکه لایق دانی و قلبشان را گشاده بینی و نفسشان را زنده و با طراوت و ذکی یابی و همواره این دو کلام خداوند را بیاد آور که می فرماید (ولانکونوا کالذین او تو الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقتست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون) یعنی مانند آنان نباشید که مدتی آیات قرآنی بر آنها تلاوت شد و عمر آنها و زمان آنها بطول کشید پس قلب آنها قساوت یافت و بسیاری از آنها فاسق شدند و نیز فرماید : (افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین).

یعنی آیا کسی که خداوند سینه او را گشاده^۱ اسلام فرموده و نور خداوندی در قلب او جای گرفت پس وای باشخاصی که قلب آنها قساوت یافته و از ذکر خداوند بی خبر است و اینان در گمراهی و اضحی هستند و امیدوار از فضل خداوند متعال آنست که بر اتمام این کتاب توفیق دهد و از غائله^۲ روزگار محفوظ دارد چه در اقدام آن متوسل و مطمئن به استخاره^۳ خود هستم و این آیه آمده است (ان یدخلنی عنده ثمرة صالحه و کلمة باقیة) امیدوار است که بهمین تفسیر این کتاب برای من ثمرة^۴ صالحه و کلمه^۵ باقیه ذخیره ماند و از کرم خداوندی امیدوار است که به بیانات صدقه و کلمات حقه ملهم سازد و لسان صدق کرامت فرماید انه خیر معین و لایخیب السائلین . بار خدایا مرا به نقصان که لازمه^۶ امکان است مواخذه مفرمای و به نسیان که لازمه^۷ انسان است بازخواست مفرمای و به فضل خود امید و توجه مرا جز به خود قرار مده و جز بدانچه رضای تو است مایل مگردان و به لطف خود مرا از گمراهی و زلت بپرهیز و پشتوانی مرا بسوی ظالمان مساز که در روز جزا همیشه بآتش دوزخ در پاداش کرایم و خود دانائی که اگر در نعمت تو افتخاری کردم و بر خود بالیدم خود امر فرمودی که (و اما بنعمة ربک فحدث) و اگر تقصیری و اسرافی از من رفته و اینک بر او استغفار میکنم به حکم تو بوده که فرموده‌ای (و من یعمل سوءاً او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله

یجدالله تو ابا رحیما) یعنی هر کس عمل بدی کند یا به نفس خود ظلم نماید و پس از آن نزد خدا استغفار کند خداوند متعال تو به او را قبول فرماید و رحم نماید و اینک در مقدماتی که علم تأویل منوط بآن است و معین بر فهم معانی قرآن است شروع نمائیم چه هر علمی را مقرر است ماهیتی و موضوعی و مبادی و مسائلی و غایتی دارد یعنی واجبست بر طالب هر علمی که بداند آن علم چیست و در چه مطلب بیان میکند و از چه مطالب مبتنی میگردد و فایده آن چیست و ترتیب این بیانات را در بیست مفتاح نهادم که هر یک کلیدی از علوم حقیقه^۱ ربانیه است.

مفتاح اول

در اسرار حکمی که متعلق به قرآن است به طریق اهل عرفان و در او چند فاتحه است.

فاتحه اول

در صفت قرآن و نعت آن به زبان رمز و اشاره .

در سوره حشر میفرماید (لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله و تلك الامثال نضر بها للناس لعلهم يتفكرون) .

یعنی اگر این قرآن را بر کوهی میفرستادیم یعنی آن کوه را قوه^۲ ادراک قرآن میدادیم هر آینه میدیدی کوه را چگونه ترسند و از هم شکافته میشد از ترس خداوند و این مثلها را برای مردم میآوریم شاید متنبه شوند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست (القرآن غنی لا فقر بعده و لا غنی دونه) یعنی قرآن توانگر است که هیچ گونه فقر بعد از دانستن آن بانسان نرسد و توانگری بالاتر از آن نیست و ای قاری قرآن بدانکه قرآن چون نقاب از چهره برگشاید و پرده از سر برگیرد هر علیل درد جهلی را شفا دهد و هر تشنه^۳ طلب حقی را سیر آب فرماید و قلب هر مریض را مداوا نماید و اخلاق ذمیمه مزمنه را شفا بخشد و دردهای جهالت مهلکه را درمان پذیرد

وازر رسول خدا ص منقول است که فرماید قرآن دوی انسان است و طناب محکم خداوندیست که بدین عالم سفلی فرستاده که جهانی که مقید به سلسله‌های تعلقات دنیویه و زنجیرهای وزرو و بال و حباب اهل و اولاد و عیال و وطن و مال و شهوت بطن و فرج و حرص و طول آمانند آزاد سازد و با آن عظمت قدر و محل و رفعت سرو معنی بلباس حرف و صوت متلبس و به ردای لفظ و عبارت پوشیده شده که بندگان را رحمتی و خلق را شفقتی باشد و بدان انس گیرد و باذهان مردم قریب و به ذوق مردمان نزدیک باشد والا خاک را با آسمان چه مناسبت و ممکن را با واجب چه مرادوت بود .

پس در هر حرفی از حروف قرآن هزاران رمز و اشاره و غنچ و دلال از برای قلوب اهل حال است و این ندا از عالم اعلی بدن نازل شده که اسیران را از مغاک خاک برهاند و از زندان دنیوی خلاص دهد چنانچه خداوند میفرماید (و ذکر فان الذکری تنفع المومنین) در حقیقت حروف و اصواتش مانند شبکه دام است و معانی آن چون دانه هائیت که مردمان زمین صید مرغان آسمانی به آن نمایند و هر مرغی را رزق مخصوص است که خالق و مبدع آن دانا است و غرض اصلی آن است که نوع خاصی از مرغان با رزق مخصوص بدان دام نمایند و مقصود از گستردن دام در زمین همان است و آنان که این استعداد را ندارند و بهره‌ای از قرآن نمی‌یابند مفاد قول خداوندند که فرموده است (سواء علیهم انذر تهم ام لم تنذر هم لایومنون) یعنی بر آنها مساویست چه آیات قرآنی را بخوانی و از عاقبت‌شان به ترسانی یا متروک داری ابدا ایمان نمی‌آورند و الا هیچ گونه رزقی نیست که در کلام مجید قسمتی از آن موجود نباشد به دلیل قول خداوند که میفرماید (لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین) یعنی هیچ ترو خشکی نیست که در عالم کتاب تکوینی و لوح محفوظ نباشد همچنین در کتاب تدوینی فروگذار نشده و چنانچه در قرآن کامات و حکمت‌های بدیعه که معرفت آنها غذای ارواح

وقوت قلوبست موجود است همچنین معارف جزئیه و دواهای صوریه از قبیل قصص انبیاء و احکام خداوندی نیز مجموع است که متوسطین و عوام باین درجه راه نجات دارند و چنانچه اصلاح آخرت در طی آن است موجبات صلاح دنیوی را از قبیل قصاص و دیات و مناکحات و احکام ارث را نیز شامل است پس جامع اغذیه معنوی و صوری و اقسام اخروی و دنیوی است که انسان و حیوان از او متمتع گردند و هیچ چیز نیست که در قرآن بیان و توضیح آن نباشد و چنانچه راهی به عالم ملکوت داری خود میدانی که شالوده هر چیزی قرآن است و بدان که خطابات قرآن مختص به دوستان خداشناس و اولیای مقرب خداوندی است نه از خدا بیخبران فریفته و منکرین به کفر آمیخته که نصیبی از رزق فهمیدن معانی آیات قرآن ندارند و بجز پوست الفاظ و قوالب عبارات را درک نمی نمایند چه اینان از شنوایی حقیقی بی بهره اند (ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتواوهم معرضون) اگر خداوند خیری و انتفاعی از آیات خود در آیات آنها می دانست ایشان را شنوا مینمود و توفیق فهم قرآن میداد و اگر می شنواید ایشان را هر آینه پشت میکردند و گوش فرا نمیدادند و اعراض از قرآن میکردند مثنوی علیه الرحمه فرماید:

غایت تنزیل وحی آسمان نیست الاغیرت اسرار دان
همچنین دانای رمز مثنوی نیست الا آن حسام معنوی
می نفهمد حرف حق را گاو و خر حرف احمد را چه میداند عمر.

چنانچه از باب عقول دانند که اعراض ابی جهل و ابی لهب از شنیدن قرآن و حرمان ایشان از فهم آن با آنکه عرب بودند و قرابت جسمانی با پیغمبر داشتند نه برای آن بود که از صرف ونحو و لغت و رسوم فصاحت و آداب بلاغت و قوانین عبارت بی خبر بودند یا آنکه گوش ظاهر آنها کور بود یا چشم صورت آنها کور یا قلب در سینه آنها نبود بلکه تمام اینها را داشتند اما عنایت خداوندی را بهره مند نبودند و بخدا قسم است که منکرین

را چشم صوری با کمال نورست و گوش ظاهر در کمال حدت است و قلب در سینه هاشان جای دارد اما با همه اینها کور و کر و لال اند که هیچ نمی فهمند چه کوری بچشم صورت نیست بلکه چشم دل از ادراک بایست کور نباشد پس معلوم شد که شرط فهمیدن قرآن فقط دانستن نحو و صرف و بیان و لغت و عبارت نیست چنانچه اهل ظاهر به آن مقصورند و اهل قرآن و مدرکین آن را چشم های مخصوص است که آثار خداوندی را می بینند و گوش های تندی است که کلمات حق را می شنوند و قلوب گشاده است که تعقل مراتب خداوندی را مینمایند و منکرین را قلوب از مشاهده انوار خداوندی کور و عقول از شنیدن ذکر خدا و دوستان خدا کراست و ارواح از استدعای قرب بخدا لال است و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله منقول است که به اصحاب کبار میفرماید (لولا تردید فی حدیثکم و تمزیج فی قلوبکم لرایتم ما اری و سمعتم ما اسمع) یعنی اگر شکی و دغدغه در کلماتتان و آلابشی در قلوبتان نبود هر آینه میدیدید آنچه من می بینم و می شنیدید هر آنچه من می شنوم پس حمد خدا بر آنکه اولیا و احبای خود را به چنین قلوب و زبانها و چشمها و گوشها نعمت فرموده و سینه آنها را با ادراک حقایق مشروح ساخته و دیگران را از چرکینی قلب و تنگی سینه این ذوق را کرامت نداشته و جز پوستی و اعضای ظاهری با خود ندارد و مسلم است که با پوست جز ظاهر و قشر قرآن را درک نمیتوانند نمود و نور را جز بانور نمیتوان دید (و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور) خدای فرماید : (وجعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی آذانهم و قرا) (و جعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً فاغشینا هم فهم لایبصرون) یعنی قرار دادیم بر دلهای آنها پرده هائی که نفهمند قرآن را و در گوشهای آنها کری و از پیش روی آنها کوهی ساختیم و از پشت سر آنها نیز کوهی افراشتیم پس پوشانیدیم آنها را که هیچ نه بینند پس چنانچه شنیدن گاهی مجاز است و گاهی حقیقی که اول مثل قول خدا تعالی است : (فاجره حتی یسمع

کلام الله) یعنی او را امان ده تا بشنود بگوش ظاهر کلام خداوند را و دویم مثل قول خداوند است (انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء) یعنی تو ای پیغمبر نمی شنوای مرده ها را یعنی من می شنوایم ایشان را و نمی شنوای دعا را به کرها یعنی من می شنوایم که در اینجا شنیدن نه شنیدن با گوش ظاهر است همچنین دیدن و فهمیدن نیز دو معنی دارد یکی مجازی که با چشم ظاهر و درک ظاهر عبارتست و دیگر حقیقی است یعنی دیدن قلب و فهمیدن معانی حقیقی چنانچه میفرماید (و مالهلواء القوم لایکادون یفقهون حدیثا). یعنی این جماعت را چه شده که هیچ نمی فهمند قرآن را که مقصود فهم باطنی است و الا صورت عبارات را بخوبی می فهمند و یقینا ابی جهل و امثال او و شعرای عرب در جاهلیت با وجود عربیت تامه و بلاغت آنها در تسجیع الفاظ و نظم اشعار یک کلمه قرآن را بگوش دل نشینده و یک سطر آن را به حقیقت خود نفهمیده اند چه حواس باطنیه که حواس ظاهریه پوست و قوالب آنها است با خود نداشتند و جز صاحبان عقول متذکر نتوانند شد چنانچه خدای فرماید (و مایذکر الا او لو الالباب) (فی ذلک لآیات لاولی الالباب) پس ای رفیق اگر قلب سلیم داری از خواب غفلت برخیز و به هوش آی و شکر خداوند منانرا بجای آور و روی نیاز و نماز بدرگاه او بسپار و دستهای خود را به تکبیر و کلمه^۱ توحید بگشای که خداوند متعال با غایت جلالت و عظمت مانند تو بنده^۲ خاک سار را با کمال حقارت و قصور و عجز و فتور فراموش نکرده و رسولی کریم و چراغی روشن بسویت فرستاده و کتابی معجز بیان فرود آورده که سر تا پا نور و هدایت و شفای ضلالت و راهی راست و طنابی استوار و نردبانی از زمین به آسمان است که بندگان را از زندان دنیا و عذاب این جهان برهاند و از صحبت اضداد و مقارنه^۳ موزیات که همواره انسان را میگزند بجهاند و لیکن این مراتب را با چشم حس نمی بینی و مادام که به آرایش جهان آلوده^۴ درک مولمات حقیقه را احساس نمیکنی چه طبیعت و رسم آن سکر آورد و بدن ترا بیحس سازد

و این از عنایت خداوندیست که مدتی ترا مهلت دهد که توشه برای آخرت برداری زیرا که تمام موجودات برای اسباب معیشت اخروی خلق شده و عیشی جز عیش آخرت نیست لیکن چون قبل از وصول به عالم آخرت محتاج به عبور از دنیا هستی و آخرت نتیجه اعمال دنیویه است و موقوف بر کشت زار دنیا است از قبیل موقوف بودن میوه بر درخت و حیوان بر نطفه و مقصود بر حرکت و عقل بر حس از این جهت اکمال آخرت با آمدن دنیا و مدتی نشو و نمای در این جهان است پس چنانچه خداوند مهربان اسباب آسمانی را از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات آنها برای اکمال تو خلق فرموده و همچنین تهیات بزرگ در زمین از آب و آتش و اکل و شرب و مسکن و ملبس با صور و مواد آن برای انباشته و مقصود کلی از تمام اینها انسان بوده چنانچه به پیغمبر خود میفرماید: (لولاک لما خلقت الافلاک) اگر تو نبودی و مقصودم آفرینش انسان نبود افلاک را خلق نمی کردم همچنین دواعی طبیعی و اغراض نفسانیه و شهوت و غضب را در انسان خلق فرموده که تمام اینها آلات سفر آخرت او باشند و اسباب محرکه عبور او از دنیا به آخرت کردند و موجب عروج آن بموطن و مستقرش شوند و مؤکد خروج آن براه خداوند و مشاهده آثار و علاماتش گردند پس ثمره شجره وجود انسان است که تمام موجودات برای او خلق شده وجود او برای شناختن خداوند سبحان مخلوق گردیده چنانچه میفرماید (وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) ای ليعرفون . یعنی جن و انس را خلق نکردم مگر برای آنکه مرا بشناسند و درخبر است که خداوند به بندگان میفرماید (خلقت العالم لکم و خلقتکم لاجلی) یعنی تمام عالم را برای شما انسان خلق کردم و شما را برای خود آفریدم پس قرآن واسطه آسمانی و طناب خداوندیست که برای دست آویز بندگان نازل شده که نفسهای مرده را که در مَبَاکِ دنیا محبوس و در منزل شیاطین جای دارد نجات دهد و به عالم علوی آزاد سازد و قرآن نوری از انوار خداوندیست که برای هدایت

سالکین مخلوق گردیده و مردمان را از پستی عوالم با علی درجه علین و بالاتر منازل و اقفین عروج دهد پس ای بیچاره قرآن را بیاموز و بخوان و در معانی آن تفکر کن و قلب خود را منور گردان والا در بحر ظلمت غریق خواهی شد و با شیاطین محشور خواهی گردید و به آتش دوزخ خواهی سوخت و طعمه مارها و ازدهای جهنم خواهی بود.

ب. ترجمه فهرست مطالب :

- مفتاح اول - در اسرار حکمیه متعلق به قرآن بر طریقه اهل عرفان ، ۳
 فاتحه اول - در صفت قرآن و نعمت آن بزبان رمز و اشاره ، ۳
 فاتحه دوم - در اشاره به سر حروف ، ۴
 فاتحه سوم - در کلام و حقیقت آن ، ۵
 فاتحه چهارم - در تحقیق سخن امیرمؤمنان و جمیع قرآن در بای
 بسم الله است و من نقطه زیر بایم ، ۶
 فاتحه پنجم - در فرق میان سخن گفتن و نوشتن ، ۷
 فاتحه ششم - در آغاز سخن و نوشته و غایت آن دو ، ۸
 فاتحه هفتم - در فایده فروفرستادن کتاب و رسالت ، ۹
 فاتحه هشتم - در کیفیت نزول وحی از نزد خدا بر قلب پیغمبر ، ۱۰
 فاتحه نهم - در فرق میان کتابت مخلوق و کتابت خالق ، ۱۱
 فاتحه دهم - در تحقیق گفته رسول ، ص ، قرآن را ظاهر و باطن
 وحد و مطلعی است ، ۱۱
 فاتحه یازدهم - در انقطاع نبوت و رسالت از روی زمین ، ۱۲
 فاتحه دوازدهم - در کشف فضیحت منکران علوم اهل الله ، ۱۳
 مفتاح دوم - در اشاره به اغراض رحمانی و مقاصد الهی که در این کتاب مبین
 مذکور است ، ۱۴
 فاتحه اول - در ذکر اقسام قرآن بحسب غایت انزال و تنزیل ، ۱۴
 فاتحه دوم - در اشاره به آداب ناظرین در علم قرآن و متدبرین در
 آیات خدا ، ۱۶

- فاتحه سوم - در فهم قرآن و تفسیر برآی ، ۲۰
- فاتحه چهارم - در بیان مذاهب مردم در باب مشابهات قرآن ، ۲۱
- فاتحه پنجم - در نقل عقیده برخی از مفسران معتزلی ، ۲۱
- فاتحه ششم - در تنبیه بر فساد سوء تأویل اهل تعطیل ، ۲۳
- فاتحه هفتم - در اشاره به صحت مذهب اهل تحصیل ، ۲۳
- فاتحه هشتم - در اظهار پاره‌ای از لوازم علوم مکاشفت در تحقیق معانی الفاظ تشبیه قرآن ، ۲۴
- فاتحه نهم - در هدایت کشف انقباب و تصویر ثواب و عقاب ، ۲۶
- مفتاح سوم - در ماهیت و مفهوم علم و بیان شرف و فضل آن ، ۲۷
- مشهد اول - در ذکر اقوال مردم در تفسیر علم ، ۲۷
- مشهد دوم - در تحقیق ماهیت علم بحسب آنچه که ما یافتیم و برگزیدیم ، ۳۰
- مشهد سوم - در اشاره بدفع اشکالاتی که وارد شده در حصول کلیات جواهر و سایر مقولات برای نفس ، ۳۰
- مشهد چهارم - در بیان منهج دیگری در کیفیت ادراک نفس معقولات کلیه را ، ۳۱
- مشهد پنجم - در اشاره به فضیلت علم ، ۳۲
- مشهد ششم - در دلالت بر فضیلت علم از کتاب و حدیث ، ۳۲
- مشهد هفتم - در بحث از معانی الفاظی که گمان برده میشود که مرادف علم است ، ۳۶
- مشهد هشتم - در اثبات علوم ربانی که علوم لدنی نامیده میشود ، ۳۹
- مفتاح چهارم - در مراتب کشف و مبادی آن ، ۴۰
- مشهد اول - در انواع مکاشفه بر اجمال ، ۴۰
- مشهد دوم - در فرق میان الهام و وسوسه و اثبات مبدء آن دو ، ۴۱
- مشهد سوم - در فرق میان خواطر ملکی و خواطر شیطانی ، ۴۳

- مشهد چهارم - در اینکه الهام ملک و وسوسه شیطان را در نفوس انسانی نشانه‌هایست ، ۴۴
- مشهد پنجم - در بیان حکمت در خلق شیاطین ، ۴۴
- مشهد ششم - در اشاره به مبدء وجود ملک و شیطان ، ۴۵
- مشهد هفتم - در اینکه چه حقیقت الهیه‌ای وجود ابلیس و سپاهیان او را واجب گردانیده ، ۴۶
- مشهد هشتم - در اینکه مطارده میان سپاهیان ملک و سپاهیان شیطان در مملکت آدمی و رزمگاه قلب او درمی‌گیرد ، ۴۷
- مشهد نهم - در کیفیت مطارده میان سپاهیان ملک و سپاهیان شیطان در رزمگاه قلب معنوی آدمی ، ۴۷
- مشهد دهم - در وجود جن و شیاطین ، ۴۹
- مشهد یازدهم - در کشف از فعل شیطان و حقیقت او ، ۵۱
- مشهد دوازدهم - در تمهید استبصار در معرفت احوال مبادی شرور در این دنیا ، ۵۱
- مشهد سیزدهم - در تعدد شیاطین و کثرت جنود ابلیس ، ۵۶
- مشهد چهاردهم - در تمثل شیاطین بصورتی ۵۶
- مشهد پانزدهم - در بیان گناهان نفس ، ۵۷
- مشهد شانزدهم - در اینکه شیطان از جمله عالمان نبوده و نمی‌باشد ، ۵۸
- مشهد هفدهم - در اینکه ابلیس از جنس ملائکه بود یا نه ، ۵۹
- مشهد هیجدهم - در حقیقت جن و کیفیت تکون آن ، ۶۰
- مفتاح پنجم - در معرفت ربوبیت از اثبات وجود باری و نبوت جمالی و جلالی و اسماء و افعال او ، ۶۱
- مشهد اول - در معرفت ذات احدیت ، ۶۳
- مشهد دوم - در صفات سلبيه او ، ۶۶
- مشهد سوم - در صفات ثبوتیه او ، ۶۹

- مفتاح ششم - در ماهیت میزان که در قرآن است ، ۷۹
- مشهد اول - در بیان حاجت بآن و تحصیل اهلیت آن ، ۷۹
- مشهد دوم - در استدلال بآیات قرآن بر تحقیق ماهیت آن ، ۷۹
- مشهد سوم - در اشاره به اقسام غذاهاى معنوی ، ۸۰
- مشهد چهارم - در اینکه معرفت کیفیت وزن با این میزان از نفس قرآن با تعلیم خدا و رسولش استفاده میشود ، ۸۰
- مشهد پنجم - در بیان اقسام میزان ، ۸۱
- مشهد ششم - در تطابق نسبی میان میزان روحانی عقلی و میزان جسمانی حسّی ، ۸۲
- مشهد هفتم - در اشاره به میزان شیطان ، ۸۳
- مفتاح هفتم - در کشف از معرفت ذات حق و اسماء و صفات و آیات و آثار او به اسلوبی دیگر ، ۸۴
- مشهد اول - در اشاره به حقیقت وجود و اینکه آن عین ذات معبود است ، ۸۴
- مشهد دوم - در اشاره به حقیقت صفات کمالیه و نعوت جلالیه او ، ۸۵
- مشهد سوم - پاره‌ای از علم اسماء الهیه که آدم از خدای سبحانه آموخت ، ۸۵
- مفتاح هشتم - در معرفت افعال خدای تعالی و اقسام آن ، ۸۷
- فصل اول - فعل خدای تعالی عبارتست از تجلّی صفات او در مجالی آن صفات ، ۸۷
- فصل دوم - در بیان اقسام افعال بحسب قسمت اولیه و اشاره به ترتیب آن ، ۸۷
- فصل سوم - در بیان اقسام موجودات ملکوتیه و احوال آنها ، ۸۸
- فصل چهارم - در اختلاف مذاهب مردم در ماهیت ملائکه ، ۸۹

- مفتاح نهم - در احوال ملائکه بر نمطی دیگر ، ۸۹
- فصل اول - در شرح کثرت ملائکه بر اسلوبی دیگر ، ۸۹
- فصل دوم - در ذکر اصناف ملائکه ، ۸۹
- فصل سوم - در اوصاف ملائکه ، ۹۱
- فصل چهارم - قول امیرالمؤمنین فی صفة الملائكة ، ۹۱
- فصل پنجم - در عصمت ملائکه ، ۹۲
- مفتاح دهم - در اشاره به اقسام اجسام و احوال آنها ، ۹۳
- فصل اول - در اشاره به تقسیم آنها ، ۹۳
- فصل دوم - در اثبات وجود آسمان از وجوه متعدد ، ۹۳
- فصل سوم - حرکت از حیث حدوث آن دلالت بر حرکت دائم دارد ، ۹۳
- فصل چهارم - در اینکه آسمان انسان بزرگی است که جسم دارد ، ۹۴
- مفتاح یازدهم - در اثبات جواهر عقلیه ، ۹۶
- مفتاح دوازدهم - در اثبات صورت عالم ، ۹۹
- مفتاح سیزدهم - در اثبات عالم روحانی ، ۱۱۲
- مشهد اول - اثبات این عالم از بزرگترین مطالب قرآنی است ، ۱۱۲
- مشهد دوم - در ادله بر وجود مفارقات نورانی ، ۱۱۳
- مشهد سوم - در اینکه نخستین عالم عالم امر و عقول صرفه است ، ۱۱۵
- مشهد چهارم - در اینکه دومین عالم عالم مدبرات نفسانی است ، ۱۱۶
- مشهد پنجم - در تام و فوق التمام و ناقص و مستکفی ، ۱۱۷
- مشهد ششم - در پاره‌ای از احوال جواهر ملکوتی ، ۱۱۸
- مشهد هفتم - در ذکر اسبابی که موجب کرامات و معجزات و خارق عادت می‌شود ، ۱۲۰

- مشهد هشتم - در وجوب بعثت ، ۱۲۱
- مفتاح چهاردهم - در سلوک عبد بسوی خدای تعالی ۱۲۳
- مشهد اول - در تعریف مقام نبوت ، ۱۲۳
- مشهد دوم - در ظاهر و باطن نبوت ، ۱۲۴
- مشهد سوم - در ولایت ، ۱۲۴
- مشهد چهارم - در رد شبهه های آنان که کرامت اولیایا منکرند ، ۱۲۵
- مشهد پنجم - در مرتبه و مقام حکمای اهل نظر ، ۱۲۵
- مشهد ششم - در تأکید فرق میان عقلای اهل نظر و اولیای صاحب الهام و استبصار ، ۱۳۶
- مفتاح پانزدهم - در شرح ماهیت انسان ، ۱۲۷
- باب اول - در درجات تکوّن انسان بر زبان اهل یقین ، ۱۲۷
- باب دوم - در احوال نفس ، ۱۳۰
- باب سوم - در تکوّن انسان و نیروهای نفس او ، ۱۳۱
- باب چهارم - در اثبات نفس انسانی ، ۱۳۴
- مفتاح شانزدهم - در اشاره به ملکوت آسمان ، ۱۴۳
- لمعه اول - در اینکه جرم آسمان و آنچه در آن است اشرف از سایر اجسام طبیعی است ، ۱۴۴
- لمعه دوم - در اینکه آسمان حیوانی است مطیع خدا در حرکت مستدیر خود ، ۱۴۴
- لمعه سوم - در اینکه چه نفسی مخصوص اجرام فلکی است ، ۱۴۴
- لمعه چهارم - در اینکه برای هریک از آسمانها اراده ای کلی است ، ۱۴۵
- لمعه پنجم - در اینکه ذات فلک جوهری واحد صاحب درجات متفاوت است ، ۱۴۶
- مفتاح هفدهم - در علم معاد و تحقیق حشر نفوس و کیفیت برگشت آنها بخدا ، ۱۴۷

اشراق اول - در ترتیب آنچه که در انسان حادث می شود چنانکه
از ناقص ترین مراتب بعالی ترین مراتب برمی گردد پس از آنکه
از آن فرودآمده، ۱۴۷

اشراق دوم - در اشاره به عقل فعال ، ۱۴۷
اشراق سوم - در کیفیت اتحاد عاقل و معقول ، ۱۴۷
اشراق چهارم - در تأکید قول باتحاد عاقل و معقول ، ۱۴۸
اشراق پنجم - در بیان خیر و سعادت ، ۱۴۹
اشراق ششم - در شقاوتی که در برابر آن سعادت است ، ۱۴۹
اشراق هفتم - در احوال نفوس ناقصه و متوسطه ، ۱۵۰
اشراق هشتم - در ابطال آنچه ذکر کردند و اشاره بآنچه مهمل
گذاشتند، ۱۵۰

مفتاح هیجدهم - در اثبات حشر جسمانی و بعث بدنها ، ۱۵۱
مشهد اول - در اثبات نشأه دوم برای بدنها ، ۱۵۱
مشهد دوم - در وجوه فرق میان دنیا و آخرت در نحو وجود جسمانی ،
۱۵۲

مشهد سوم - در تحقیق آنچه که گذشت از اینکه هر مؤمنی را عالمی
است در آخرت مثل این عالم جسمانی و بزرگتر از آن، ۱۵۲
مشهد چهارم - در اشاره به مذاهب مردم در امر معاد ، ۱۵۳

مشهد پنجم - در تعیین آنچه که از انسان پس مرگ باقی می ماند، ۱۵۳
مشهد ششم - در اینکه مقتضی حکم چنانست که انسان را بعثی باجمیع
قوای و جوارح باشد ، ۱۵۴

مشهد هفتم - در اشاره به اقسام معاد ، ۱۵۵
مفتاح نوزدهم - در پاره‌ای از احوال قیامت ، ۱۵۶
مشهد اول - در صفت طریق آخرت و سبب اعراض مردم از آن، ۱۵۶
مشهد دوم - در شرف علم آخرت ، ۱۵۷

- مشهد سوم - در اشاره به انتقال از فطرت اولیه و برگشت بدان، ۱۵۸
- مشهد چهارم - در اشاره به عالم دنیا و عالم آخرت، ۱۵۸
- مشهد پنجم - در اشاره به علم الساعة، ۱۵۹
- مشهد ششم - در تحقیق قیامت و بعث، ۱۵۹
- مشهد هفتم - در معنی «متی» و «این» بالنسبه به قیام ساعت، ۱۶۰
- مشهد هشتم - در تحقیق عذاب قبر و ثواب آن و بعث، ۱۶۱
- مشهد نهم - در اشاره به معنی حشر، ۱۶۱
- مشهد دهم - در ذکر اصناف خلایق در قیامت، ۱۶۱
- مشهد یازدهم - در اشاره به صراط طریق حق، ۱۶۲
- مشهد دوازدهم - در اشاره به نشر کتب و صحائف و کرام الکاتبین،
- ۱۶۲
- مشهد سیزدهم - در اشاره به وزن میزان و اعمال و عنصر و حساب و کتاب، ۱۶۴
- مشهد چهاردهم - در اشاره به احوال قیامت از طی آسمانها و جز آن، ۱۶۵
- مشهد پانزدهم - در معنی نفخ، ۱۶۵
- مشهد شانزدهم - در اشاره به حالاتی که روز قیامت حادث می شود بر طریق عرفان و کشف، ۱۶۶
- مشهد هفدهم - در اشاره به درهای بهشت و درهای آتش، ۱۶۷
- مشهد هیجدهم - در اشاره به زبانیه، ۱۶۸
- مشهد نوزدهم - در اشاره به نعمت های بهشت و خازن آن و محنت های دوزخ و مالک آن، ۱۶۸
- مشهد بیستم - در کیفیت تعدد احوال بر اصحاب بهشت و اصحاب دوزخ، ۱۷۰
- مفتاح بیستم - در اشاره به ریاضت و تقسیم آن، ۱۷۱.